

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام  
سال ششم، شماره بیست و دوم، تابستان ۱۳۹۵  
صفحات ۱۰۷ - ۱۲۴

## تأثیر عوامل جغرافیایی بر ساختار سیاسی گیلان پیش از ورود روس‌ها

محمد محمودپور<sup>۱</sup>

سید احمدرضا خضری<sup>۲</sup>

حسین قرچانلو<sup>۳</sup>

### چکیده

گیلان به سبب قرار داشتن در حصار طبیعی دریای خزر از یک سو و رشته کوه مرتفع پوشیده از جنگل البرز از سوی دیگر، همچنین به سبب داشتن آب و هوای بسیار مرطوب و پرباران، از نظر جغرافیایی با بیشتر نواحی ایران متمایز است. گیلان به سبب این توان‌های محیطی، از شرایط انسانی، اقتصادی و ساختار سیاسی خاصی برخوردار بوده است. این ایالت - که به صورت جزیره‌ای از سایر نواحی خلافت شرقی جدا افتاده بود - هرگز به طور کامل و پیوسته به تسلط نیروهای خلافت و حتی نیروهای خارجی چون مغولان درنیامد. این منطقه همواره به دست حکمرانان محلی اداره می‌شد که اگرچه با هم اشتراکات و ارتباطاتی داشتند، اما مستقل از یکدیگر در قسمت‌های مختلف گیلان حکمرانی می‌کردند. ساختار انسانی، سیاسی و فرهنگی گیلان تا زمان تسلط روس‌ها بر گیلان و شکسته شدن حصار طبیعی آن با ساخت راه‌های کاروان‌رو و شوسه ثابت مانده بود.

در این پژوهش با بررسی توان محیطی گیلان و وضع سیاسی منطقه نشان داده شد وجود مرزهای طبیعی، قومی و فرهنگی علت اصلی استقلال و دوام حکومت‌های محلی در گیلان و دیلمان بود.

**واژگان کلیدی:** توان محیطی، گیلان، دیلمان، تاریخ گیلان، جغرافیای تاریخی گیلان.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه مذاهب اسلامی تهران - نویسنده مسئول  
(m.mahmoodpoor52@gmail.com)

۲. استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (akhezri@ut.ac.ir)

۳. استاد بازنشسته گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (Ghrachanlo@yahoo.com)

دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۵ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷

مفهوم عوامل جغرافیایی در پژوهش پیش رو، به معنای خاص آن یعنی عرض جغرافیایی، ناهموازی‌ها و منابع آب و نیز جغرافیای انسانی و اقتصادی است. این عوامل جغرافیایی را که بر جغرافیایی طبیعی و انسانی تأثیرگذارند، اصطلاحاً توان‌های محیطی می‌نامند (رهنمایی، ۱۳۷۱: ۳). توان محیطی را نباید با جبر جغرافیایی یکی دانست. جبر جغرافیایی نوعی بینش فلسفی است که در برهه‌ای از زمان، تبدیل به تئوری فضای حیاتی شد و بخشی از ایدئولوژی نازیسم و فاشیسم را تشکیل داد و در نهایت فاجعه‌آفرین شد. در این دیدگاه، تا آن‌جا بر نقش قاطع عامل جغرافیا بر زندگی سیاسی - اجتماعی انسان تأکید می‌شد که موجب انکار عامل انسانی در تغییر و دگرگونی‌ها گردید؛ در صورتی که توان محیطی یا پتانسیل‌های بالقوه محیط، واقعیتی است که بر وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن محیط تأثیر می‌گذارد (پاپلی یزدی، ۱۳۷۳: ۱۴). در این دیدگاه هرچه بر توان فنی و مهارت انسان در غلبه بر محیط پیرامونش افزوده می‌شود، از نقش عوامل جغرافیایی بر تغییرات اجتماعی و اقتصادی کاسته خواهد شد (دوروزه، ۱۳۶۹: ۸۴). در بازه زمانی این نوشتار، عوامل جغرافیایی بر تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی گیلان تأثیری انکارناپذیر داشت تا جایی که می‌شود آن را مهم‌ترین عامل تغییرات اجتماعی در آن زمان به شمار آورد.

توان‌های محیطی در قالب جغرافیای طبیعی<sup>۱</sup> و انسانی<sup>۲</sup> مورد سنجش قرار می‌گیرند. جغرافیای طبیعی شاخه‌ای از جغرافیاست که به مطالعه و بررسی چهره طبیعی کره زمین یا یک منطقه جغرافیایی خاص از حیث عرض جغرافیایی، آب و هوا، خاک، گیاهان، حیوانات و ناهموازی‌ها می‌پردازد. جغرافیای طبیعی وابسته به وجود انسان نیست؛ اما بر وضع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هر منطقه تأثیر می‌گذارد. جغرافیای انسانی شاخه‌ای از جغرافیاست که به بررسی پراکندگی جوامع انسانی، با توجه به شرایط جغرافیای محیط زیست می‌پردازد. جغرافیای انسانی رابطه متقابل انسان و عوامل جغرافیایی را بررسی می‌کند. به دیگر سخن، در این علم، اثرات محیط بر جامعه انسانی

1. Physiography  
2. Anthropogeography

و انسان و نیز متقابلاً اثراتی که انسان به کمک اندیشه و مهارت خود بر محیط زندگی بر جای می‌گذارد، مورد مطالعه و پژوهش قرار می‌گیرد.

منظور از ساختار سیاسی در این نوشتار، مجموعه نهادها و مراکزی است که قدرت سیاسی را در دست دارند و کلیتی واحد به وجود می‌آورند. این کلیت متأثر از تمامی ویژگی‌هایی است که به جامعه مورد نظر هویت می‌بخشد. با این تعریف، به طور کلی می‌توان دو نوع ساختار عمده را از هم تفکیک کرد؛ یکی ساختار ساده و غیرتخصصی که در جوامع سنتی دیده می‌شود و در آن، کارویژه‌ها و ارگان‌ها از هم تفکیک نشده‌اند و نوع دیگر، ساختار پیچیده، متنوع، تخصصی و نهادینه است که در جوامع مجهز به فرهنگ سیاسی مشارکتی شکل می‌گیرد. قدرت سیاسی و شیوه استقرار آن، نهادها و سازمان‌های موجود در جامعه و زیرمجموعه‌های نظام سیاسی، عناصری هستند که می‌توانند ماهیت و نوع ساختار سیاسی را آشکار سازند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۵-۱۶۹).

پیش از تسلط روس‌ها بر گیلان، این منطقه از نظر جغرافیایی به سان جزیره‌ای بین رشته‌کوه مرتفع و پوشیده از جنگل البرز و دریای خزر محصور شده بود و تا حد زیادی از تحولات سیاسی، اجتماعی ایران به دور مانده بود. در این دوره، ساختار سیاسی قدرت در گیلان، در اختیار حکومت‌های محلی قرار داشت که در نواحی مختلف این منطقه پراکنده شده بودند.

پیش از ورود اعراب مسلمان به ایران، در بیشتر مواقع، شاهان قدرتمندی به طور مستقل و جدای از حکومت مرکزی، بر ولایات شمال ایران حکومت می‌کردند؛ اما پس از ورود اعراب و تصرف تدریجی بیشتر نواحی ایران، تنها بخشی کوچک از مناطق شمالی ایران به نام گیلان و دیلمان در دست حاکمان محلی و مستقل از دستگاه خلافت باقی مانده بود. مهم‌ترین عامل ادامه یافتن مقاومت این مناطق و جلوگیری از ورود والیان حکومت مرکزی به آن‌جا، وجود مرزهای محکم طبیعی، سیاسی، فرهنگی و قومی بود.

پژوهش حاضر به بررسی تأثیر توان‌های محیطی گیلان (متغیر مستقل) بر قدرت دولت‌های محلی مناطق مذکور (متغیر وابسته) اختصاص دارد که بخشی از ناگفته‌ها در مورد عامل قدرتمند بودن و استمرار دولت‌های محلی گیلان و دیلمان را روشن سازد.

## توان‌های محیطی

سفیدرود پس از عبور از سلسله کوه‌های البرز در مجرای پر پیچ و خم در انتهای باختری ساحل جنوبی دریای خزر به آن دریا می‌ریزد. این رود در سفلی خود، باتلاق‌هایی نسبتاً پهناور تشکیل می‌دهد که پشت آن‌ها را سلسله‌ای از کوه‌ها فرا گرفته است. دلتای سفیدرود که از جنوب و باختر نیم‌دایره‌ای بزرگ از تپه‌ها و کوه‌های پوشیده از جنگل آن را احاطه کرده، ایالت کوچک گیلان نامیده می‌شد (Le Strange, 1873: 172) که اعراب آن را جیل و جیلان می‌گفتند و تمام ایالت گیلان را به صیغه جمع، «جیلانات» می‌نامیدند. این نام، گاهی شامل ولایات و نواحی کوهستانی دیلم نیز می‌شد. در جنوب و باختر این ایالت، آن قسمت از اقلیم جبال را که محاذی و مقابل کوه‌های طالقان و طارم است، بلاد دیلم و گاهی نیز دیلمان می‌نامیدند (حموی، ۱۹۹۵: ج ۲، ۲۰۲؛ Le Strange, 1873: 172-173).

در قرن چهارم هجری، زمانی که قدرت آل‌بویه در حد کمال بود، تمام گیلان و ولایات کوهستانی واقع در مشرق آن در امتداد سواحل دریای خزر، یعنی طبرستان و جرجان و قومس ایالت دیلمان نام داشت (مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۵۴). اما نویسنده حدودالعالم در همین ایام گیلان را جدا از دیلمان معرفی کرده است. به نوشته وی، دیلم به معنای نواحی کوهستانی گیلان فعلی به شمار می‌رفته و از آن با نام دیلم خاصه یا محض یاد کرده است (گمنام، ۱۳۴۰: ۱۴۹). ساکنان همین نواحی بودند که نقش بسیار مهمی در تاریخ سیاسی قرون اولیه اسلامی ایفا کردند. به مرور، نام دیلمان از زبان‌ها افتاد و بر زمین‌های دلتای سفیدرود و نواحی کوهستانی مجاور آن، جیلان (گیلان) اطلاق می‌شد. به هر روی، با وجود این‌که جیلان اراضی ساحلی و دیلمان کوهپایه مشرف بر آن اراضی ساحلی است، اما هر یک از این دو نام نیز گاهی بر تمام سرزمینی که در جنوب باختری دریای خزر قرار داشت، اطلاق می‌شده است.

گیلان و دیلمان تاریخی، امروزه جزو استان گیلان است که بین دامنه‌های شمالی جبال البرز و کرانه‌های جنوبی دریای خزر قرار دارد. وجود رشته‌کوه البرز و جنگل‌های انبوه که مانند حصاری محکم، گیلان را دربر گرفته بودند، مانع ورود مهاجمان به داخل منطقه می‌شد. آب و هوای این منطقه با سایر نقاط فلات ایران که در اثر محدودیت

بارندگی خشک است، تفاوت بسیاری دارد. کسانی که به شرایط آب و هوایی گیلان عادت نداشتند، نمی‌توانستند آن را برای زندگی انتخاب کنند؛ چنان‌که حکومت‌هایی که روی کار می‌آمدند، به سبب عدم وجود راه‌های ارتباطی مناسب گیلان با سایر مناطق و نیز به دلیل ناسازگاری شرایط آب و هوایی با روحیه آن‌ها، میل به تصرف آن نداشتند و با کمترین مقاومت حکومت‌های محلی گیلان، عقب‌نشینی می‌کردند.

از نظر جغرافیای انسانی، گیلان در بازه زمانی این تحقیق، از چهار قوم گیل، دیلم، بَیْر و تالش (طیلسان) تشکیل می‌شد. هر کدام از این اقوام در منطقه‌ای به نام خودشان زندگی می‌کردند. دیلمی‌ها در نواحی کوهستانی، گیلانی‌ها در نواحی هموار و پست و جلگه‌ای، تالش‌ها نیز در نواحی کوهستانی و باریکه جلگه‌ای شمال و شمال غربی گیلان و بَیْرها در شمال غربی گیلان در حد فاصل این سه قوم اقامت داشتند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۱۰، ۳۱۴؛ نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۳۳؛ بازن و دیگران، ۱۳۶۷: ج ۲، ۵۷). این اختلاف محل زندگی به تبع بر نحوه زندگی، آداب و رسوم، برخورداری از روحیه جنگجویی و بسیاری از خصلت‌های این اقوام تأثیر می‌گذاشت. اما بنا به گفته صابی، این اقوام در بسیاری از موارد با هم مشترک بودند (الصابی، ۱۹۷۷: ۳۳).

در اکثر گزارش‌های مربوط به حمله اعراب به منطقه گیلان، نام این اقوام در کنار هم برده شده است. نخستین بار مغیره بن شعبه - امیر کوفه در زمان عمر بن خطاب بود - که سردار خود - کثیر بن شهاب حارثی - را به جنگ اهالی بَیْر و تالش فرستاد؛ اما وی کاری از پیش نبرد (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۱۰) و بار دیگر در سال ۲۴ هجری، براء بن عازب، در زمان خلیفه سوم به نبرد با اهالی جیل و بَیْر و طیلسان پرداخت (همو: ۳۱۳-۳۱۴؛ ابن‌فقیه، ۱۴۱۶: ۵۵۸). به نظر می‌رسد او نیز موفقیتی ویژه به دست نیامورد تا این‌که در سال ۲۵ق، به نبرد با اهالی مُغان، بَیْر و طیلسان پرداخت و از آن‌ها برده و غیمت گرفت (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۱۹).

با این حال، از نظر تاریخی و تأثیرگذاری بر رویدادهای منطقه، نام دو قوم گیل و دیلم، پربسامدتر است.

گیل یا گیلک، نام ساکنان جنوب و جنوب غربی دریای خزر است که در استان گیلان زندگی می‌کرده‌اند. سپیدرود که در زبان گیلکی، اسپپی پیه / اسپپی بیه (= رود)

نامیده می‌شد (Morgan, 1894: v1, 209)، از گذشته مبدئی برای تقسیم ایالت گیلان به شمار می‌رفت. ناحیه‌ای که در شرق سپیدرود واقع است، «این سوی رودی»، «روپیش گیلان» و «بیه پیش» و بخشی که در غرب سپیدرود قرار دارد «آن سوی رودی»، «روپس گیلان» و «بیه پس» نام داشت (گمنام، ۱۳۴۰: ۱۴۹؛ مرعشی، ۱۳۴۷: ۲۷۵؛ ملگونف، ۱۳۶۳: ۱۵۸؛ خودزکو، ۱۳۵۴: ۲۳). سکنه هر دو سوی رود را گیل‌ها تشکیل می‌دادند و علما، دانشمندان و بزرگان منسوب به آن‌جا را جیلانی و جیلی (گیلانی و گیلی)، می‌نامیدند. برخی بین این دو انتساب، تفاوت قایل شده‌اند و معتقدند هرگاه این افراد به سرزمین نسبت داده می‌شدند، گیلانی و هرگاه به قوم خود منسوب می‌گشتند، آنان را گیلی می‌نامیدند (حموی، ۱۹۹۵: ج ۲، ۲۰۱).

گیلان، نام خود را وامدار قوم گیل است که از دیرباز در این منطقه می‌زیستند. برخی محققان، گیل‌ها را با قوم دیگری به نام کادوسی‌ها از یک تیره می‌شناسند. بارتولد در این باره می‌نویسد:

در عهد قدیم، سکنه گیلان را کادوسیان تشکیل می‌دادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند. همین قوم یا قسمتی از آن را گیل (گهلای، گیلوی، گهلوی) هم نامیده‌اند و ولایت گیلان نام کنونی خود را آنان گرفته است. (Barthold, 1984: 230)

درباره سوابق تاریخی گیلانی‌ها در عصر ساسانی و قرون اولیه اسلامی، اطلاع چندانی در دست نیست. به گفته ابن‌اسفندیار، سلسله گاوبارگان (آل دابویه) که تا عصر منصور عباسی مانع از نفوذ اعراب به کرانه‌های جنوبی دریای خزر شده بودند، خاستگاه گیلی داشتند. وجود القابی چون گیلانشاه و گیل بن گیلانشاه نیز مؤید این امر است (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۵۳-۱۵۴). درباره شیوه معیشت و روحیات گیلانی‌ها چنین آمده است:

ناحیه گیلان، ناحیه‌ای آباد و پر نعمت است و کارهای کشاورزی بر عهده زنان و کار جنگ بر عهده مردان می‌باشد. در سرتاسر گیلان، پیوسته بین روستاهای هم‌جوار نزار و کشتار رخ می‌داد. (گمنام، ۱۳۴۰: ۱۴۹)

دیلمی‌ها نیز از اقوام کهن ساکن منطقه گیلان‌اند. آنان ساکن منطقه‌ای از گیلان بودند

که دیلم نامیده می‌شد. نخستین اطلاع از این قوم به دوره ساسانیان (ح ۲۲۶-۶۵۲م) می‌رسد. در آن ایام، دیلمی‌ها به سبب مهارت در جنگ، توسط اردشیر بابکان - نخستین پادشاه ساسانی - برای نبرد با اردوان پنجم - آخرین شاه اشکانی - به استخدام سپاه او درآمده بودند (گمنام، ۱۳۱۸: ۱۶). پس آن نیز این قوم بارها توسط حکومت مرکزی ایران برای دفاع یا فتح سرزمین‌های مجاور به کارگرفته شدند؛ چنان‌که دیلمی‌ها در نبرد قادسیه در سال ۱۴ هجری، بخشی مهم از سپاه ایران بودند. دیلمی‌ها پس از سقوط ساسانیان نیز تا مدت‌ها در برابر حملات اعراب مقاومت کردند تا جایی که دو نقطه ورودی به سرزمین آن‌ها از سوی اعراب مسلمان ثغر نامیده می‌شد و جغرافی دانان مسلمان تا پیش از تسلط علویان بر طبرستان، دیلم را دارالکفر می‌دانستند و از آنان برده می‌گرفتند. دیلمی‌ها به زبانی متفاوت از فارسی و عربی صحبت می‌کردند و از نظر معیشت و اقتصاد در تنگنا بودند (اصطخری، ۲۰۰۴: ۲۰۶؛ رافعی قزوینی، ۱۴۰۸: ج ۱، ۸، ۲۱).

### ساختار سیاسی قدرت در گیلان

اهالی گیل و دیلم به دو دسته لشکری و کشاورز تقسیم می‌شدند. بیشتر مردان گیلانی به نظامی‌گری و زنان به کشاورزی می‌پرداختند (گمنام، ۱۳۴۰: ۱۴۹). دیلمی‌ها به سبب توانا و مهارت در جنگجویی، از طرف حکومت‌های مرکزی ایران از جمله ساسانیان به کار گرفته می‌شدند (گمنام، ۱۳۱۸: ۱۶؛ Procopius, 1914: v2, 523, 525؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۰۰). البته این امر به معنای سلطه ساسانیان بر دیلمان نیست؛ زیرا شواهد تاریخی از ناتوانی شاهان ساسانی به‌ویژه خسرو انوشیروان در مهار اهالی گیل و دیلم خبر می‌دهد. دیلمیان که در آن ایام، از پذیرش سلطه دولت مرکزی سر باز می‌زدند و از استقلال نسبی برخوردار بودند، مأمونی برای شورشیان به شمار می‌آمدند. وجود قلعه‌های مستحکم نظامی در قزوین و چالوس از دوره ساسانیان، گواه صادقی بر استقلال گیلان و درگیری نظامی حکمرانان محلی آن‌جا با دولت مرکزی است (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۰۵). اعراب مسلمان نیز نه‌تنها در تصرف گیلان توفیقی نداشتند، بلکه همچنان در معرض آسیب‌های ناشی از حملات مداوم دیالمه به ولایات مجاور

بودند (قدامة بن جعفر، ۱۹۸۱: ۳۷۶). سرگذشت دیلمان پیوسته پریشان و مضطرب بود؛ زیرا آنان نه دینی کسب کرده بودند و نه در میانشان اطاعت و فرمان‌برداری وجود داشت و در سرکشی زبانزد بودند. یاقوت معنای لغوی دیلم، مرگ یا دشمن می‌داند (حموی، ۱۹۹۵: ج ۲، ۵۴۴). احتمال دارد این قوم به سبب روحیه جنگجویی، به این صفت معروف شده باشند. ناحیه دیلمان تا ورود علویان به آن جا به سال ۲۸۷ق، دارالکفر محسوب می‌شد و حمله‌های متعددی در زمان خلفای عباسی چون منصور، هارون الرشید و مأمون به آن‌جا صورت گرفت؛ اما آنان تنها برای مدتی توانستند این منطقه را خراج‌گذار خود کنند و هیچ‌گاه نتوانستند آن‌جا را تحت سلطه خود درآورند (رافعی قزوینی، ۱۴۰۸: ج ۴، ۴۵).

پس از فتح قزوین توسط مسلمانان، این سرزمین ثغر دیلم نامیده شد و از پیامبر ﷺ و دیگر بزرگان در منابع تاریخی، در وصفش حدیث‌های بسیاری نقل کرده‌اند. به نظر می‌رسد این روایات و اخبار، تنها برای تشویق مسلمانان برای ساکن شدن در آن‌جا و جنگ با کفار دیلم ساخته شده باشد (همو: ج ۱، ۸، ۲۱). با این وضع، قزوین مرکزی برای حمله به دیلم قرار داده شد و به مرور رو به توسعه نهاد و بسیاری از علما نیز داوطلبانه برای جنگ با دیلم به این سرزمین رهسپار شدند و در آن‌جا سکنی گزیدند (همو: ۲۱۷).

درباره حکمرانان دیلمان در عصر ساسانی و قرن اول هجری، اطلاعاتی اندک در دسترس است. ظاهراً «آل جستان» را باید قدیمی‌ترین شاهان دیلمان دانست. آن دسته از ملوک این خاندان که در فاصله زمانی ۱۸۹ - ۳۱۶ق، در دیلمان حکومت می‌کردند، شناخته شده هستند (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ج ۲، ۳۷۶؛ طبری، ۱۹۶۷: ج ۹، ۳۷۲، ۵۰۶، ج ۱۰، ۹۴، ج ۱۱، ۳۲۲).

با این‌که سرزمین دیلمان در زمان ساسانیان و حتی پیش از آن نیز حاکمانی از خود داشته، در زمان اسلام نیز تا سه سده آزاد و مستقل بوده و در همه زمان‌ها پادشاهانی بسیار دلیر و کاردان بر آن حکمرانی می‌کردند؛ ولی در منابع تاریخی تا اواخر سده دوم هجری، نام و نشان کمی از این پادشاهان آمده است. از اواخر سده دوم هجری به بعد در تاریخ‌های اسلامی، نام پادشاهان دیلمان دیده می‌شود. از پادشاهان دیلمان، جستانیان



نخستین نامی است که در تاریخ اسلامی دیده می‌شود. البته از چگونگی روی کار آمدن آن‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما مورخان، تختگاه جستانیان را در رودبار می‌دانند. جستان بن وهسودان که مشهورترین حاکم جستانی بود و حدود پنجاه سال حکومت کرد، به گواهی منابع تاریخی متقدم با حسن بن زید و محمد بن زید و سپس با ناصر بیعت کرد و تا آخر عمر نیز به بیعتش پای‌بند بود (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۶۲؛ طبری، ۱۹۶۷: ج ۱۵، ۶۴۳۹). در بررسی وقایع دیلمان در نیمه اول سده چهارم هجری، می‌توان دریافت که یکی از فرزندان جستان بن وهسودان به نام «ماناذر» و فرزندش خسروشاه سیادت آل‌بویه و خلفای عباسی را پذیرفته بودند و حتی لشکریانی را به کمک عضدالدوله دیلمی فرستاد و وقتی خسروشاه بیمار شد، عضدالدوله پزشک مخصوص خود - جبرئیل بن عبیدالله بن بختیشوع بن جبرئیل - را برای معالجه وی به دیلمان فرستاد (قفطی، ۱۳۷۱: ۲۰۷). پایتخت خسروشاه - فرزند ماناذر - نیز در رودبار الموت قرار داشت و نام وی بر سکه‌هایی که در سال ۳۶۱ و ۳۶۳ ق در رودبار ضرب شده، نمایان است. خسروشاه تا سال‌های آخر سده چهارم هجری در رودبار مستقر بوده و بر بخش‌هایی از گیلان و دیلمان فرمانروایی می‌کرده است.

در مورد مذهب آل جستان اطلاع دقیقی در دست نیست. آن‌ها پس از این‌که زیدیان بر گیلان و دیلمان دست یافتند، استقلال خود را از دست دادند و گاه تابع امیران محلی معاصر قدرتمند خود بودند. جستانیان بیشتر از زیدیان پیروی می‌کردند. البته پس از مدتی یکی از آنان به نام جستان با ناصر اطروش مخالفت کرد، اما چون از حمایت اهالی گیلان و دیلمان ناامید شد، دوباره به ناصر روی آورد و با او بیعت کرد؛ ولی هیچ گزارشی در این‌که مذهب زیدیه را پذیرفته باشند در دست نیست. از دیگر سلاطین جستانی، علی بن وهسودان ملقب به ملکی است و چنان‌که از نامش پیداست، مسلمان بود، ولی با روی‌گردانی از علویان، به خلفای عباسی روی آورد و از جانب المقتدر بالله - خلیفه عباسی - عامل سپاهیان ری شد (کسروی، ۱۳۵۳: ۴۶). او همان کسی است که محمد بن زکریای رازی کتاب طب ملکی را به نام او تألیف کرده است (ابن‌قفطی، ۱۳۷۱: ۳۷۴). ماناذر جستانی با این‌که از آل‌بویه حمایت می‌کرد، اما وقتی اوضاع گیلان و دیلمان نامساعد شد و خودش نیز با امیرکیا حاکم هوسم درگیر شد، به المهدی لدین

الله نامه نوشت و از او خواست به دیلمان بیاید و امامت این مناطق را بر عهده گیرد. همچنین از سکه‌های کشف شده از زمان پسرش نیز معلوم می‌شود که وی سیادت المطیع لله را پذیرفته بود. در اوایل سده چهارم هجری و با تضعیف خاندان جستانیان در دیلمان، شاخه‌های دیگری از این خاندان جدا شدند که توانستند حکومتی جداگانه برای خود تأسیس کنند. یکی از نخستین آن‌ها به نام کنکریان یا آل‌مسافر، در طارم/ تارم ظهور کردند و بیشتر نواحی دیلمان را به تصرف درآوردند و به تدریج بر آذربایجان و اران و ارمنستان و زنجان و ابهر و سهرود نیز دست یافتند (کسروی، ۱۳۵۳: ۵۰).

یکی از امیران کنگری به نام مرزبان بن محمد که در شمیران ساکن بود، علی بن جعفر را که مذهب اسماعیلی داشت، وزیر خود کرد و به او اجازه داد در سرزمینش برای مذهب خود تبلیغ کند (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ج ۶، ۶۲). از سکه‌ای که در سال ۳۴۱ق به نام وهسودان بن محمد زده شده پیداست که وی از اسماعیلیه طرفداری می‌کرده است (مادلونگ، ۱۳۷۹: ۱۹۵).

روابط دیالمه با مناطق هم‌جوار بر مبنای صلح‌جویی نبود. بی‌گمان ارتباط آنان با گیل‌ها در مقوله رابطه کوه‌نشینان و دشت‌نشینان قرار می‌گیرد. از این‌رو با وجود سکوت منابع، می‌توان کوشش‌های دیالمه برای سلطه بر گیلانی‌ها را حدس زد. رقابت‌ها و جنگ‌های آل‌بویه (دیلمی) و آل‌زیار (گیلی) در قرن چهارم هجری احتمالاً برآمده از همین تعصبات و کینه‌های دیرینه بود. اهالی طبرستان نیز از حملات دیالمه در امان نبودند، ولی مجاورت با این طوایف جنگجو در مواقع بحرانی، کمکی بزرگ برای حکام طبرستان به شمار می‌آمد. حضور مزدوران دیلمی در مقابله با اعراب و نیز رقابت‌های داخلی خاندان‌های قدرتمند، در تحولات طبرستان تعیین‌کننده بود. به طور کلی اهالی گیلان، روحیه جنگاوری بالایی داشتند و سلطه بیگانگان را نمی‌توانستند تحمل کنند. همچنین این مناطق با توجه به وجود مرزهای طبیعی و کوه‌های صعب‌العبور و جنگل‌های زیاد، تقریباً نفوذناپذیر بوده‌اند.

از جمله مسائلی که به حفظ شرایط سیاسی حکمرانان گیلان و دیلمان، کمکی شایان می‌کرد، شرایط اقتصادی بود که تا حدی می‌توان گفت به طور مستقل می‌توانستند مایحتاج ساکنان ولایات یادشده را بدون نیاز به کمک حکومت مرکزی تأمین کنند. این حوقل و اصطخری بر این نکته تأکید دارند که دیلمان از طریق دریا با مناطقی

همچون آبسکون، دربند و خزر ارتباط تجاری داشته است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ج ۲، ۳۷۵؛ اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۲۶). گیلان و دیلمان به سبب بهره‌مندی از هوای معتدل و آب فراوان، برای کشاورزی مناسب بود و کشاورزی مهم‌ترین منبع درآمد اهالی این مناطق به شمار می‌رفت. بنا به گواهی منابع تاریخی متقدم، محصولات کشاورزی عبارت از برنج، زیتون، ترنج، انگور، گردو، سیر، انجیر، لیمو و میوه‌های گرمسیری، به‌ویژه ابریشم بود. فومن و لاهیجان نیز از مهم‌ترین مراکز تولید ابریشم به شمار می‌آمدند. مقدسی درباره این محصول دیلمان می‌گوید: «پارچه‌هایش در مصر و عراق نامبردار است» (مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۶۷).

توان محیطی گیلان که قرن‌ها موجب و ضامن استقلال نسبی آن شده بود، به مرور تغییر کرد و سبب شد ساختار سیاسی قدرت در گیلان تغییر یابد؛ چنان‌که به تدریج از قدرت حکومت‌های محلی کاسته شد تا جایی که در دوران صفویه، گیلان بخشی از حکومت مرکزی گردید.

با ورود اقوام مختلف به گیلان، مرزهای قومی از بین رفت. نخستین قومی که به گیلان وارد شد، قوم عرب بود. گروهی از علویان، به سبب فشارهای حکومت عباسی، مجبور به فرار از وطن خود شدند و به کوه‌های دیلمان و گیلان پناه بردند. پس از تشکیل حکومت‌های زیدی و اسماعیلی در گیلان بیه‌پیش و دیلمان، و روی آوردن اهالی گیلان بیه‌پس به مذاهب اهل سنت، قوم عرب نیز به دو قوم گیل و دیلم اضافه شد. آن‌ها توانستند در این مناطق نفوذ و زندگی کنند. این قوم جدید توانست تأثیرات فرهنگی و مذهبی زیادی بر گیلانی‌ها و دیلمی‌ها داشته باشد. پس از فروپاشی حکومت زیدیان و روی کار آمدن آل کیا در گیلان با حمایت مرعشیان و همچنین طرفداری صفویان از آل کیا به سبب پیوندهای ایدئولوژیک با آن‌ها و واگذاری تمام گیلان و دیلمان به آنان، مرزهای قومی به تدریج اهمیت خود را از دست داد و باعث شد اقوام مختلف ترک، ارمنی و گرجی نیز در زمان صفویان به این مناطق کوچانده شوند (پرتو، ۱۳۷۹: ۴۲۹).

مرزهای طبیعی گیلان نیز که مهم‌ترین عامل استقلال حکمرانان محلی بود، با روی کار آمدن صفویان به تدریج رو به افول نهاد. به دلیل نافرمانی حکمرانان گیلان از شاهان صفوی و همچنین شورش‌های متعدد اهالی گیلان علیه والیان انتخابی از سوی

حکومت مرکزی، شاهان صفوی تصمیم گرفتند حکومت‌های محلی گیلان را از میان بردارند. شاه عباس که سودای تشکیل حکومت واحد در کل قلمرو تحت نفوذش را داشت، تصمیم گرفت گیلان را که از نظر اقتصادی سود بسیاری برایش داشت، جزو املاک خاصه خود کند. اجرای این طرح از جانب شاه‌عباس، با این‌که با شورش‌های متعدد اهالی گیلان روبه‌رو شد، ولی سرانجام به اهداف خود جامه عمل پوشاند (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۴؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۸، ۳۹۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ج ۳، ۵۱ - ۱۲۵۰؛ باستانی پاریزی، ۱۳۴۸: ۱۸۰).

هنگامی که ارتباط ایران با روس‌ها از زمان شاه عباس اول شروع شد، در دوره‌های بعد به‌ویژه در زمان حکومت قاجار، با امتیازهایی که از جانب شاهان ایرانی به این دولت اعطا شد، آنان توانستند برای تسهیل ارتباط خود با ایران، در گیلان راه‌های ارتباطی زمینی مناسب ایجاد کنند (براتی فریزهندی، ۱۳۸۸: ۱۸؛ پرتو، ۱۳۷۹: ۲۱۴). کم‌کم مرزهای طبیعی از بین رفت و در پی آن مرزهای سیاسی گیلان نیز تحت سلطه حکومت مرکزی درآمد. اثر تحول‌آفرین در روابط با جهان خارج، از آغاز دهه سوم سده هجدهم میلادی و پس از اشغال گیلان به وسیله روسیه در سال ۱۷۲۳م/ ۱۱۳۵ق پدید آمد. در شرایطی که انضمام گیلان به دولت مرکزی ایران نتوانسته بود بر سکون و پایداری وضع منطقه، تحولی عمده به وجود آورد و در زمانی که جامعه ایران در اثر اشغال اقوام بدوی افغانی در سال ۱۷۲۲م/ ۱۱۳۵ق روی به زوال و انحطاط می‌نهاد، اشغال استعماری گیلان به وسیله روسیه به‌رغم پیامدهای معمولی که عموماً در زمان اشغالگری سرزمین‌های دیگر پدید می‌آید، منشأ تحولی مهم برای منطقه به شمار آمد. گیلان و به‌ویژه دو شهر رشت و انزلی به روابط خارجی نوینی در تاریخ موجودیت خود دست یافتند. این تحول با پیدایش امپراتوری بزرگ روسیه ارتباط مستقیم داشت (عظیمی دویخسری، ۱۳۸۱: ۴۶).

با تشکیل امپراتوری بزرگ روسیه به وسیله پطر کبیر (۱۷۲۵-۱۶۸۳م) و برچیده شدن امیرنشین‌های فئودال متعدد که در سراسر روسیه پراکنده بودند، اصلاحات اقتصادی و اجتماعی وسیعی در روسیه آغاز شد و این کشور با جنبش اروپایی شدن عصر پطر کبیر به سرعت به اقتصاد سرمایه‌داری دست یافت (نچکینا و همکاران،



۱۳۶۱: ج ۱، ۳۲۷-۳۳۴). تحول پدید آمده در روسیه، اثرات خارجی مهمی برای گیلان و نظام شهری آن بر جای می‌گذاشت. مهم‌ترین پیامد تشکیل امپراتوری روسیه به رهبری پطر کبیر، اشغال رشت و لاهیجان و تمام گیلان بود (Rabino, 1917: 464). پس از اشغال گیلان توسط روسیه، از نیمه نخست سده هجدهم، گیلان برای نخستین‌بار واجد یک شهر مرکزی (رشت) در منطقه شد که پس از آن این شهر کانون ارتباطات و نقطه تماس منطقه با دولت مرکزی و جهان خارج بود. در این سال‌ها در شهر رشت بر سر تجارت ابریشم و تجارت با شهرهای داخلی ایران بین شرکت‌های روسی، انگلیسی و فرانسوی، رقابتی شدید وجود داشت (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۸۲).

با توسعه و تسلط تجاری روسیه بر نیمه شمالی کشور، با هدف دستیابی آسان‌تر و ارزان‌تر به بازار پایتخت، توسعه راه ترانزیتی گیلان برای روسیه در درجه نخست اهمیت قرار گرفت؛ زیرا راه‌های کاروان‌روی قدیمی ظرفیت و کشش لازم برای افزایش صدور کالاهای تجاری این کشور را نداشت. افزون بر این، برخورداری از امتیاز احداث راه ترانزیتی و استراتژیکی مهمی چون راه بندر انزلی - رشت - قزوین - تهران بر اقتدار بیشتر سیاسی - نظامی و اقتصادی این کشور می‌افزود. از این‌رو به گفته پوپوف<sup>۱</sup> - محقق روسی - روسیه از اواخر قرن نوزدهم به هموار کردن راه‌ها در گیلان پرداخت (عیسوی، ۱۳۶۳: ۲۳۹). برای تحقق این امر در سال ۱۳۱۳/م ۱۸۹۵ ق یک شرکت روسی به نام «جاده انزلی» امتیاز ساختن و حق راهداری جاده انزلی - رشت - تهران را از دولت ایران اخذ کرد. جاده شوسه بین انزلی و تهران در سال ۱۹۰۰ م به اتمام رسید (لیتن، ۱۳۶۷: ۱۰۲).

با احداث جاده کالسکه‌رو و اتومبیل روی انزلی - رشت - تهران، انتقال کالا و مسافر به روسیه و اروپا از طریق رشت - انزلی از هر راه دیگری در ایران راحت‌تر، ارزان‌تر و سریع‌تر صورت می‌گرفت. حمل کالا ابتدا در خاک ایران تا بندر انزلی با کالسکه و اتومبیل انجام می‌گرفت و آن‌گاه با کشتی تا بندر باکو یا آستاراخان حمل می‌شد و سپس از طریق راه‌آهن به مسکو، پترزبورگ و اروپا انتقال می‌یافت. مسافرت به روسیه و اروپا از همین مسیر زودتر از مسیرهای دیگر انجام می‌گرفت. بدین ترتیب محور

1. Popov

رشت - انزلی با احداث جاده فوق و اتصال آن به پایتخت یکی از مهم‌ترین شریان‌های ارتباط کالا و مسافر در ایران شد (عظیمی دویخسری، ۱۳۸۱: ۹۱). جاده دیگری که در گیلان ساخته شد و برای ترانزیت کالا مورد استفاده روس‌ها قرار گرفت، جاده آستارا - اردبیل - تبریز بود. بندر آستارا در تمام دوره قاجاریه به عنوان بندر اردبیل و تبریز عمل می‌کرد (لیتن، ۱۳۶۷: ۱۰۷-۱۰۸).

جنگل‌های انبوه گیلان نیز عرصه‌ای دیگر برای هجوم سرمایه روس به این منطقه به شمار می‌رفتند. در این باره نیز روسیه و شرکت‌های تحت حمایت آن اولویت داشتند؛ زیرا موضوع تنها بر سر این نبود که درختان قطع شوند، بلکه باید در نواحی غیرمسکونی و کاملاً غیر قابل دسترسی برای پیش‌روی به درون جنگل جاده‌ها و خانه‌هایی بنا کرد و همه ماشین‌آلات و لوازم کار را به آنجا حمل کرد و سپس با قطع درختان، آن‌ها را به بنادر ساحلی حمل نمود و از طریق بندر حاجی طرخان و خاک روسیه به اروپا صادر کرد. به همین سبب، امتیاز بهره‌برداری از جنگل‌های گیلان به طور کلی تنها برای شرکت‌های اتباع روسی یا شرکت‌های تحت حمایت روسیه، سودآور بود (عظیمی دویخسری، ۱۳۸۱: ۹۴؛ لیتن، ۱۳۶۷: ۱۲۰-۱۲۷).

### نتیجه‌گیری

گیلان به سبب داشتن شرایط خاص جغرافیایی به‌ویژه عصبیت‌های قومی و فرهنگی و شرایط اقتصادی خاص، از معدود مناطق خلافت شرقی است که ساختار سیاسی نسبتاً متفاوتی از سایر نواحی داشت. حصار طبیعی کوه‌های البرز از جنوب و دریای خزر از شمال آن را دور از دسترس حکومت‌های مسلط برای خلافت شرقی کرده بود. در چنین فضایی حکومت‌های محلی تا پیش از تسلط صفویان بر گیلان به طور مستقل در گیلان حکمرانی می‌کردند. در این دوره به سبب اقداماتی که توسط روس‌ها در گیلان صورت گرفته بود به‌ویژه به سبب ساخته شدن راه‌های ارتباطی کاروان‌رو و شوسه در گیلان، از توان محیطی کاسته و به مرور ساختار قومی، فرهنگی و بالتبع ساختار سیاسی گیلان دستخوش تغییر و تحول گردید. از آن زمان تا کنون، گیلان تابع حکومت مرکزی ایران شده است.

## منابع

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۲۰ش)، *تاریخ طبرستان*، به کوشش: عباس اقبال، تهران، بی‌نا.
- ابن حوقل، محمد بن علی (۱۹۳۸م)، *صورة الارض*، بیروت، دارصادر.
- ابن فقیه، احمد بن محمد بن اسحاق (۱۴۱۶ق)، *البلدان*، بیروت، عالم‌الکتب.
- ابن قفطی، علی بن یوسف (۱۳۷۱ش)، *تاریخ الحکماء*، به کوشش بهین‌داری، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۳۷۶ش)، *تجارب الامم*، ترجمه: علی‌نقی منزوی، تهران، سروش.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۲۰۰۴م)، *المسالك و الممالک*، بیروت، دارصادر.
- افوشته‌ای نظنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰ش)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اولیویه، گیوم آنتوان (۱۳۷۱ش)، *سفرنامه اولیویه*، ترجمه: محمدطاهر میرزا، تهران، مؤسسه اطلاعات.
- بازن، مارسل (۱۳۶۷ش)، *طالش، منطقه‌ای قومی در شمال ایران*، ترجمه: مظفر امین فرشچیان، مشهد، آستان قدس رضوی.
- بازن، مارسل و دیگران (۱۳۶۵ش)، *گیلان و آذربایجان شرقی: نقشه‌ها و اسناد مردم‌شناسی*، ترجمه: مظفر امین فرشچیان، تهران، توس.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۴۸ش)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران، بنگاه مطبوعاتی صیقلی‌شاه.
- براتی فریزه‌ندی، مریم (۱۳۸۸ش)، *جنگ‌های ایران و روس*، تهران، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸م)، *فتوح البلدان*، بیروت، مکتبه الهلال.
- پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۷۳ش)، «جبر جغرافیایی یا توان‌های محیطی»، فصل‌نامه *تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۳۵، اصفهان، دانشگاه اصفهان.

- پرتو، افشین (۱۳۷۹ش)، تاریخ گیلان، رشت، حرف نو.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م)، معجم البلدان، بیروت، دارصادر.
- خودزکو، الکساندر (۱۳۵۴ش)، سرزمین گیلان، ترجمه: سیروس سهامی، تهران، انتشارات پیام.
- دوروزه، موریس (۱۳۶۹ش)، اصول علم سیاست، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، امیرکبیر.
- دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۸ش)، اخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ق)، التدوین فی اخبار قزوین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴ش)، احسن التواریخ، تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر.
- رهنمایی، محمدتقی (۱۳۷۱ش)، توان‌های محیطی ایران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران.
- الصابی، ابی اسحاق (۱۹۷۷م)، المنتزع من کتاب التاجی، تحقیق و شرح: محمدحسین الزبیدی، عراق، منشورات وزارة الاعلام.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.
- عظیمی دوبخشری، ناصر (۱۳۸۱ش)، تاریخ تحولات اجتماعی، اقتصادی گیلان، رشت، گیلکان.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۳ش)، تاریخ اقتصادی ایران در دوره قاجار، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، نشر گستر.
- فومنی گیلانی، عبدالفتاح (۱۳۴۹ش)، تاریخ گیلان، تحقیق: منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- قدامة بن جعفر (۱۹۸۱م)، الخراج، شرح و تعلیق: محمدحسین الزبیدی، بغداد، دارالرشید للنشر.





- کسروی، احمد (۱۳۵۳ش)، *شهریاران گمنام*، تهران، چاپخانه سپهر.
- گمنام (۱۳۱۸)، *کارنامه اردشیر پاپکان*، ترجمه: صدق هدایت، تهران، چاپخانه تابان.
- گمنام (۱۳۴۰ش)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
- لیتن، ویلهلم (۱۳۶۷ش)، *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحماگی (اسناد و حقایقی درباره تاریخ نفوذ اروپاییان در ایران ۱۸۶۰ - ۱۹۱۹)*، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران، معین.
- مادلونگ، و. (۱۳۷۹ش)، «سلسله‌های کوچک محلی ایران»، *تاریخ ایران کمبریج*، گردآورنده: رن فرای، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- مرعشی، ظهیرالدین بن نصرالدین (۱۳۴۷ش)، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، به کوشش: منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۴۱۱ق)، *احسن التقاسیم*، قاهره، مکتبه مدبولی.
- ملگونف، گئورگی (۱۳۶۴ش)، *سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر*، ترجمه: مسعود گلزاری، تهران، انتشارات دادجو.
- نچکینا، م. و. و همکاران (۱۳۶۱ش)، *تاریخ مختصر جهان*، ترجمه: محمدتقی فرامرزی، تهران، انتشارات دنیا.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۷ش)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، سمت.
- نولدکه، تئودور (۱۳۵۸ش)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه: عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی.
- Barthold, W (1984), *An Historical Geography of Iran*, translated by Svat Soucek, edited by C. E. Bosworth, Princeton, Princeton University Press.
- Le Strange, G. (1873), *The lands of the Eastern Caliphate*, New York. Barnes and Nobel.
- Morgan J. De, (1894), *Mission scientifique en Perse*, Paris, E. Leroux.
- Procopius, (1914), Procopius, with an English translation by H. B. Dewing, London.
- Rabino, L. (1917), *Les Provinces Caspiennes, De la perse Guilan*, Paris.

